

کنفرانس صلح ورسای و ادعاهای ارضی ایران درباره مناطق ایرانی شمال رود ارس

لقمان دهقان نیری *

مرتضی نورائی **، فرهاد پوریانژاد ***

چکیده

با پایان یافتن جنگ جهانی اول و زمزمه تشکیل کنفرانس صلح ورسای، کشورهای ضعیفی مانند ایران که با وجود بی طرفی عرصه تاخت و تاز نیروهای متفق و متحد قرار گرفته بودند، امیدوار شدند درخواست‌های خود را در این کنفرانس مطرح سازند. شاهزاده نصرت‌الدوله فیروز، وزیر خارجه ایران در یادداشت مفصلی، ادعاها و خواست‌های ایران درباره بازگرداندن سرزمین‌های ازدست‌رفته در ابتدای قرن نوزدهم میلادی و تعیین و اصلاح مرزها به‌ویژه اراضی ایرانی شمال رود ارس را ارائه داد اما وزارت خارجه انگلستان زیر بار تقاضاهای فیروز نرفت. این پژوهش سر آن دارد که چگونگی تلاش ایران را در این باره بررسی کند.

کلیدواژه‌ها: ایران، انگلستان، کنفرانس صلح ورسای، رود ارس، جنگ جهانی اول.

مقدمه

ایران در سراسر قرن نوزدهم بنابه شرایط ویژه سیاسی و جغرافیایی‌اش با چالش‌های مهمی در عرصه روابط بین‌الملل روبه‌رو بود. این سرزمین نقش بلاگردان یا دولت پوشالی (Buffer State) را برای دو قدرت روسیه و انگلستان ایفا کرد و در عرصه روابط بین‌الملل

* دانشیار دانشگاه اصفهان i.dehghan@itr.ac.ir

** دانشیار دانشگاه اصفهان m.nouraei@itr.ui.ac.ir

*** دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه اصفهان، نویسنده مسئول f.pouria@gmail.com

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۰/۲۷، تاریخ پذیرش: ۸۹/۱۲/۲۱

انفعالی ظاهر شد چرا که دولت پیرامونی (Peripheral) فرض می‌شد و عامل‌هایی چون ارتش قدرتمند، اقتصاد پیشرفته، کشاورزی توسعه‌یافته، جمعیت سالم و نظام کارآمد سیاسی را که از ویژگی‌های کشورهای تأثیرگذار و قدرتمند در عرصه روابط بین‌الملل بود، نداشت. در نیمه دوم قرن نوزدهم با ضعیف شدن قدرت‌های جهانی به‌ویژه روسیه و انگلستان به سبب جنگ، ایرانیان دنیادیده و تحصیل کرده که معنای حضور در روابط بین‌الملل را درک کردند کوشیدند کشور را از پوسته انفعال سیاسی بیرون آورند. به این ترتیب ایران در صدد برآمد برای به کرسی نشاندن خواست‌های خود در زمان رخداد ناخوشایند جنگ جهانی اول، در کنفرانس صلح ورسای حضور یابد. آگاهی از این کنفرانس، پافشاری ایران بر حضور در آن و طرح خواست‌ها و دعاوی، نشان‌دهنده تغییر ذهنیت ایرانیان از سیاست‌های انفعالی به سیاست‌های پویا بود. اصل‌های چهارده‌گانه رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا، وودرو ویلسون (Woodrow Wilson) مایه دلگرمی ایرانیان برای طرح دعاوی‌شان بود. بنابراین آنها با رویکرد سیاست ویلسونی (Wilsonian Diplomacy) بر آن شدند تا قدرت چانه‌زنی خود را در جامعه بین‌المللی جدید که پس از جنگ متولد شده بود، بیازمایند. گستره تقاضاهای ایران درباره سرزمین‌های از دست‌رفته نشان‌دهنده عزم سیاستمداران ایرانی برای بازپس گرفتن آن مناطق به‌ویژه سرزمین‌های شمال ارس بود. پژوهشگر با مینا قرار دادن یکی از اصل‌های چهارده‌گانه ویلسون، یعنی اصلاحات ارضی و مرزی کوشیده است که کیفیت تلاش ایران را بر شالوده اسناد وزارت خارجه انگلستان، منابع اصلی و تحقیقی به نمایش بگذارد. طرح این تقاضاها و تکاپوهای سیاسی برای به دست آوردن آنها نخستین تلاش ایرانیان در عرصه روابط بین‌الملل جدید در قرن بیستم بود.

شرکت در کنفرانس صلح ورسای، نخستین گام ورود به نظم نوین جهانی

با پایان یافتن جنگ جهانی اول، ویلسون در نقش مسیح نوین و میانجی صلح برای داوری اختلاف‌های کشورهای درگیر جنگ ظاهر شد (Stokesbury, 1981: 309). او ابتدا اصل‌های چهارده‌گانه خود را ارائه داد، سپس تأسیس مجمع بزرگی از نمایندگان دولت‌های مختلف با نام مجمع ملل (League of Nations) را پیشنهاد کرد و آن‌گاه تدوین میثاق آن را به منظور رعایت اصول صلح‌آمیز و چهارچوب‌های اخلاقی خواستار شد. او اعلام کرد که هیچ کشوری نباید حمایت سیاسی خود را بر دیگر کشورها یا ملت‌ها تحمیل کند و تمام کشورها باید از اتحادیهایی که آنها را به دام رقابت و جنگ می‌کشاند، دوری کنند (Link, 1966: vol. 40/539).

همان‌گونه که اشاره شد، ویلسون دیدگاه‌های خود را در چهارده نکته یا اصل بیان کرد. سیاست باز، آزادی دریاها، خلع سلاح عمومی، حذف مانع‌های بازرگانی، حل و فصل دعاوی استعماری، حفظ بلژیک، تخلیه خاک روسیه و ایجاد جامعه ملل هشت نکته‌ای بودند که باید اجرا می‌شد. بازگرداندن آلاسکا لورن به فرانسه، خودمختاری اقلیت‌های اتریشی - مجاری و نیز خودمختاری اقلیت‌های امپراتوری عثمانی، تنظیم دوباره مرزهای ایتالیا، تخلیه منطقه بالکان، بین‌المللی‌سازی داردافل و ایجاد لهستانی مستقل با راهی برای دسترسی به دریا شش شرط بعدی بود که ویلسون می‌خواست درباره آنها مصالحه صورت گیرد (Welch, 1999: 82-85).

ایرانیان، پیش از مطرح شدن اصول چهارده‌گانه ویلسون، برای شرکت در کنفرانس صلح ابراز علاقه کرده بودند بنابراین با آگاهی از تشکیل کنفرانس، بر آن شدند تا هیئتی برای دادخواهی به پاریس بفرستند. دیپلمات‌های وزارت خارجه ایران آگاه بودند که توافق صلح برای کشورشان اهمیت زیادی دارد و وزارت امور خارجه، هوشمندانه پیشنهادهای اساسی برای حضور قاطع ایران در کنفرانس صلح ارائه داده بود (کاووسی عراقی، ۱۳۷۵: ج ۸۱۸۷). در بزنگاه روابط بین‌الملل، ایرانیان درک کرده بودند که دولت آمریکا در معادله‌های جدید جهانی اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. این موضوع را صمدخان ممتازالسلطنه، سفیر ایران در فرانسه به وزارت امور خارجه گزارش کرده و نبیل‌الدوله کاردار ایران در ایالات متحده آمریکا نیز رویکرد ایران به آمریکا را الزام‌آور تشخیص داده بود (نصیری مقدم، ۱۳۷۴: ۵۴۵، ۵۶۷ - ۵۶۸). به همین سبب، وزیر امور خارجه، نامه‌ای به جان کالدول (John Caldwell)، سفیر آمریکا در ایران نوشت که حاوی تقاضاهایی چون حق عضویت و شرکت در کنفرانس صلح، الغای تمام قراردادهای استعماری، بازپرداخت خسارت‌های جنگی، آزادی عمل اقتصادی ایران، الغای کاپیتولاسیون و اصلاح مرزها بود. کالدول این نامه را به رابرت لنسینگ (Robert Lansing)، وزیر امور خارجه آمریکا ارائه داد و لنسینگ به بلفور (Balfour)، وزیر خارجه انگلستان گفت اگر انگلستان موضوع ایران را در کنفرانس صلح مطرح نکند ممکن است آمریکا در این کار پیشقدم شود. معاون ثابت وزیر امور خارجه انگلستان به بلفور گفته بود که آمریکایی‌ها باید بدانند که ایران شکارگاه اختصاصی انگلستان است (Busch, 1976: 138). بی‌تردید در این زمان در نبود رقیبی چون روسیه تزاری که طومارش با انقلاب کمونیستی پیچیده شده بود، جان‌مایه سیاست وزارت خارجه انگلستان این بود که کشور دیگری را به حیاط خلوت خود راه ندهد و از دستیابی قدرت‌های دیگر به موقعیت ویژه در ایران جلوگیری کند (Smith, 1973: 264-266).

به هر روی، ایرانیان بی آنکه دعوتنامه‌ای رسمی از دفتر کنفرانس داشته باشند راهی پاریس شدند. انگلستان از ورود مهمانان ناخوانده به ویژه مشاورالممالک انصاری، وزیر خارجه ایران مکدر شد. یکی از اعضای وزارت خارجه انگلستان به مشاورالممالک گفته بود که ایران باید راه نجات خود را در انگلستان بجوید نه ورسای که محل کنفرانس صلح است (Fatemi, 1952: 16). انگلستان می‌خواست ایران دریابد که تنها انگلستان می‌تواند به آن کشور یاری رساند. وزارت خارجه انگلستان در اصل می‌خواست مانع مطرح شدن مسئله ایران در کنفرانس صلح ورسای شود زیرا بر این باور بود که این کنفرانس نمی‌تواند مسائل خاورمیانه را حل کند (اولسون، ۱۳۸۰: ۴۲۷-۴۲۸). از این رو لرد کرزن (Lord Curzon)، وزیر خارجه جدید انگلستان، با اینکه بی‌میل نبود مشاورالممالک را به لندن دعوت کند تا احساس‌های ضدانگلیسی او پس از انتشار خبر انعقاد قرارداد ۱۹۱۹^۱ (که بی‌حضور مشاورالممالک منعقد شده بود) تعدیل شود با دیدن تحریک‌ها و مخالفت‌های شدید مشاورالممالک بر ضد قرارداد، دستور داد به علت داشتن احساس‌های ضدانگلیسی، اجازه مسافرت به انگلستان به او داده نشود. اما مشاورالممالک پیش از برکناری، بیانیه‌ای دربردارنده دعوی ایران تقدیم دبیرخانه کنفرانس صلح کرد. الغای عهدنامه ۱۹۰۷، الغای کاپیتولاسیون قضایی، جبران خسارت جنگ، آزادی عمل اقتصادی، رهایی از قیدهای عهدنامه‌های اقتصادی تحمیلی به ایران و بازگرداندن سرزمین‌های جدا شده از ایران و الحاق دوباره آنها از مهم‌ترین این تقاضاها بود. روشن است که انگلستان این بیانیه را نپذیرفت، باین حال بیانیه در دوم فروردین ۲۳/۱۲۹۸ مارس ۱۹۱۹ تسلیم دبیرخانه کنفرانس شد (Temperley, 1924: vol. vi/211). مشاورالممالک با مقام‌های فرانسوی و آمریکایی رایزنی کرد و از آنان خواست تا از حضور ایران در جلسه‌های کنفرانس پشتیبانی کنند اما با هر بار تقاضای آمریکا، مقام‌های وزارت خارجه انگلستان و در رأس آنها دیوید لوید جورج (David Lloyd George)، نخست‌وزیر انگلستان مخالفت کردند (میروشنیکوف، ۱۳۸۸: ۱۹۵). در اصل انگلستان پشت سر علاقه آمریکا به ایران، مسئله نفت را می‌دید (Busch, 1976: 138). به هر حال تلاش‌های ایران برای شرکت در کنفرانس صلح به جایی نرسید، مشاورالممالک از وزارت خارجه برکنار شد و با انتصاب نصرت‌الدوله فیروز به جای او تلاش‌های ایران برای به دست آوردن حق خود وارد مرحله جدیدی شد.

تکاپوهای نصرت‌الدوله فیروز، ادامه حضور

فیروز در نامه‌ای به تاریخ ۳۱ شهریور ۲۳/۱۲۹۸ سپتامبر ۱۹۱۹ به کرزن نوشت که بر آن است تا پس از بازگشت به پاریس، در نامه‌ای به کنفرانس صلح ورسای، هیئت جدیدی از نمایندگان

ایران را معرفی کند تا خواست‌های تجدیدنظرشده ایران را در این همایش جهانی مطرح سازند (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۸: ج ۱/۱۲۹). او اندکی بعد نیز در یادداشت مفصلی درخواست‌های ایران را درباره بازگرداندن سرزمین‌های از دست‌رفته و تعیین و اصلاح مرزها به کرزن ارائه داد.

ادعاهای ارضی و اصلاحات مرزی ایران بر چهار دلیل استوار بود: تعلق این سرزمین‌ها در گذشته به ایران، ایجاب الحاق این سرزمین‌ها به ایران به سبب ملاحظه‌های نظامی، وضعیت ایل‌ها و عشایر مرزی و تعلق خاطر مردم این سرزمین‌ها به سرزمین اصلی، یعنی ایران. فیروز درباره سرزمین‌های ایرانی شمال رود ارس نوشت که او جمهوری آذربایجان را رسمی می‌داند اما مایل است دولت ایران شالوده پیوندهای سیاسی و اقتصادی‌اش را با تبادل نظر و رایزنی با این کشور تعیین کند (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۸: ج ۱/۲۰۹ - ۲۱۵). شاهزاده نصرت‌الدوله در تعقیب این سیاست، در مهر و آبان ۱۲۹۸/اکتبر ۱۹۱۹ با هیئت نمایندگی آذربایجان که دولت مساوات این جمهوری به پاریس فرستاده بود، مذاکره کرد. دستاورد این رایزنی، توافق بر سر اتحاد ایران و جمهوری آذربایجان بود. بندهای یک و دو، سخن از پایان مناسبات آذربایجان و شوروی به میان آورده و بند سه تمام سیاست خارجی آذربایجان را تابع ایران کرده بود. این توافق‌نامه، نقطه‌ای مثبت و درخشان در کارنامه سیاسی فیروز به شمار می‌آمد (میروشنیکوف، ۱۳۸۸: ۲۰۵).

فیروز در یادداشت دیگری به کرزن در ۲۵ آبان ۱۲۹۸/۱۷ نوامبر ۱۹۱۹ ادعاهای ارضی ایران را معتدلانه خواند و دلیل آن را علاقه و پیوستگی‌های قومی، مذهبی و از همه مهم‌تر جلوگیری از سرایت انقلاب کمونیستی دانست. او اظهار کرد که مقاصد ایران در منطقه ثروتمند و حاصلخیز باکو بسیار وسیع است (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۸: ج ۱/۲۲۷). از این مقاصد وسیع می‌توان به حاصلخیزی سرزمین‌های شمال ارس و ماده تازه کشف‌شده و تازه‌اهمیت‌یافته نفت اشاره کرد. به همین دلیل‌ها بود که لرد آرتور هاردینگ (Lord Arthur Harding)، دیپلمات کارکشته وزارت خارجه انگلستان، ادعاهای ایران را گسترده‌تر از آن دانست که بشود اصلاحات مرزی نماید. کرزن نیز مخالفت خود را با طرح چنین گسترده‌ای از ادعاهای ارضی اعلام کرد و به فیروز یادآور شد که درخواست‌های ایران باید معتدل‌تر باشد تا انگلستان بتواند از آنها در کنفرانس حمایت کند و نیز ایران به مسئولیت خود باید این ادعاها را به کنفرانس ارائه دهد (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۸: ج ۱/۲۶۰، ۲۶۷، ۲۷۸). فیروز در ۲۸ آذر ۱۲۹۸/۲۰ دسامبر ۱۹۱۹ پاسخ داد که ایران بی‌همراهی دولتی بزرگ نمی‌تواند و نمی‌خواهد چنین درخواستی از کنفرانس بکند و منظور کرزن را از کاربرد واژه معتدل‌تر پرسید. کرزن در ۱۴ دی ۱۲۹۸/۵ ژانویه ۱۹۲۰ با ریاکاری پاسخ داد که منظور، ادعاهای غیرعاقلانه ایران است زیرا نخست،

وظیفه کنفرانس اصلاح و تعیین مرزها نیست بلکه داوری عادلانه میان کشورهاست و دوم، این ادعاها اگر مبنای تاریخی و قومی داشته باشند در شرایط امروزی جهان پذیرفته نیستند (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۸: ج ۱/ ۲۸۵-۲۸۶). او در رضایت مردم و مقام‌های جمهوری تازه‌تأسیس آذربایجان در الحاق به ایران تردید کرد و ادعاهای ارضی ایران را در قفقاز، مخالف دوستی با دولت جمهوری آذربایجان دانست^۲ (اتحادیه و پیرا، ۱۳۷۸: ۳۳۰).

در این گیرودار، آنچه به فیروز فرصت داد تا سیاست دیگری به کار بندد حمله دولت کمونیستی شوروی به انزلی در اردیبهشت ۱۲۹۹/می ۱۹۲۰ بود. بلشویک‌ها باقی‌ماندن شماری از کشتی‌های روس‌های سلطنت‌طلب مشهور به سفیدها (Whites) در دریای خزر، حضور نیروهای انگلستان در شمال ایران و تهدید باکو و از همه مهم‌تر قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلستان را بهانه یورش به انزلی قرار داده بودند (7 ch. Swietochowsky, 1995; 18 ch. Kazemzade, 1951). آنان قرارداد را ورق‌پاره‌ای بیش ندانسته و وعده داده بودند که ارتش سرخ شوروی قیدهای بندگی ایرانیان را پاره خواهد کرد. وثوق‌الدوله در واکنش به این عمل، سفارت ایران در مسکو را تعطیل کرد (86-50 Volodarsky, 1978; 164-151 Ramazani, 1966). تنها یک روز پس از حمله بلشویک‌ها به انزلی یعنی در ۲۹ اردیبهشت ۱۲۹۹/می ۱۹۲۰ فیروز اعتراض رسمی دولت ایران را به دبیرکل جامعه ملل تقدیم کرد و از آنها خواست براساس اصل یازده (دفاع و حمایت اعضای جامعه ملل از عضو یا کشور مورد تجاوز قرار گرفته) شکایت ایران از دولت شوروی بررسی شود (اتحادیه و پیرا، ۱۳۷۸: ۳۸۵-۳۸۸). فیروز برای جلب توجه انگلستان به دعاوی ارضی ایران و حمله بلشویک‌ها به انزلی، ادعا کرد که اقدام‌های او برای حمایت خواستن از کشورهای دیگر چون فرانسه و نهاد جامعه ملل، ناشی از ناتوانی انگلستان در دفاع از موقعیت ایران در عرصه روابط بین‌الملل به‌ویژه در جامعه ملل است (78 Sabahi, 1990). او به قرارداد ۱۹۱۹ استناد کرد که بونار لا^۳ (Bonar Law) ادعا کرده بود «دولت انگلستان مقید به هیچ قرارداد مکتوبی نیست ... نباید فراموش کنیم حالا منافع ایران و بریتانیا مشترک است و این منافع آشکارا به یکدیگر پیوسته است» (اتحادیه و پیرا، ۱۳۷۸: ۳۹۰).

لرد کرزن به‌عمد تقاضاهای ایران را در پوشش پاسخ‌های دیپلماتیک، مشمول گذشت زمان کرد؛ نه از ایران برای حضور در کنفرانس حمایت کرد و نه زمینه حضور مستقلاً را در کنفرانس فراهم ساخت. فیروز بارها کوشید با کرزن دیدار کند اما او هر بار بهانه‌ای می‌آورد، گاهی فاصله دو دیدار یک ماه به درازا می‌کشید و زمان به ضرر ایران از دست می‌رفت. جدا از طرفه رفتن انگلستان از پذیرش درخواست‌های ایران در کنفرانس، غرور باقی‌مانده از دنیای

استعمار قدیم در کرزن نیز می‌توانست دلیل مهمی برای ناچیز شمردن ایران و خواست‌هایش باشد. او در نظر یکی از همکاران جوانش در وزارت خارجه، باقی‌مانده مزاحمی از دوره مارکی سالیسبوری^۴ (Marques of Salisbury) بود (Nicolson, 1934: 32-35) که از امپریالیست خطاب شدن هیچ ابایی نداشت و خود را امپریالیستی تمام‌عیار می‌دانست (Gopal, 1965: 157). او انگلیسی‌ها را برگزیده خداوند برای تحقق اراده الهی در راهنمایی بشر به سوی انسانیت و تمدن می‌پنداشت و به گونه‌ای با ایران و ایرانی برخورد می‌کرد که گویی او این کشور و مردمش را کشف کرده و مهتر آنان است (Wynn, 2004: 316). توجه او به ایران نه برای خود ایران که به سبب شیفتگی‌اش به هندوستان بود. ایران باید نقش بلاگردان و حائل را میان اروپا انگلیسی و خرس روسی (حتی با رژیم جدیدش) برای نگهداری از هند ایفا می‌کرد (Nicolson, 1934: 128-129). او محافظت از منافع ملی و بین‌المللی انگلستان را امری قدسی می‌پنداشت و امپراتوری انگلستان آن قدر برایش مقدس بود که مجادله بر سر تقدس یا حتی ابراز عقیده مخالف با آن امپراتوری نظر کرده خداوند را بر نمی‌تافت (Rose, 2001: 197).^۵

بنابراین طبیعی بود که کرزن ایرانیان را معطل کند، طفره برود و پاسخ‌های سربالا و از روی غرور انگلیسی به آنان بدهد. او که از سماجت سیاسی و رفت و آمدهای فیروز به ستوه آمده بود ریاکارانه به او اطمینان داد هر آنچه از دست انگلستان برآید انجام دهد و به ایران کمک کند، اما در عصبانیتی آشکار به کاکس نوشت که از دست فیروز و ایرانیان خسته شده است و فکر می‌کند آنها بسیار پرتوقع‌اند (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۸: ج ۲/۱۳).
 باین حال به لرد دربی (Lord Derby)، سفیر انگلستان در فرانسه نوشت که در کنفرانس سن رمو (San Remo) انگلستان یکی از مواد عهدنامه مربوط به کردستان را طوری تنظیم کرده است که راه رسیدگی به ادعاهای ارضی ایران در مرزهای غربی‌اش باز باشد (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۸: ج ۲/۸۵). اما قضیه انزلی باعث شد تمرکز سیاست خارجی ایران از طرح ادعاهای ارضی و مرزی به حمله بلشویک‌ها تغییر کند. انتشار قرارداد ۱۹۱۹ در محافل سیاسی دنیا باعث بدنامی دولت ایران شد چرا که این قرارداد نه تنها برخلاف اصل‌های چهارده‌گانه ویلسون و میثاق جامعه ملل بود بلکه دیپلمات‌های حاضر در کنفرانس صلح ورسای را به این نتیجه رساند که انعقاد این قرارداد با تکاپوهای دیپلماتیک آن کشور درباره به کرسی نشاندن ادعاهای ارضی و مرزی تناقضی آشکار دارد، بنابراین طبیعی بود که تلاش‌های فیروز (نیز که به دلیل گرفتن پول از انگلستان برای امضای قرارداد ۱۹۱۹ بدنام

شده بود) ثمربخش واقع نشود. با سقوط وثوق‌الدوله در تابستان ۱۲۹۹/۱۹۲۰ و پایان تصمیم‌گیری‌های کنفرانس، فیروز نیز کنار رفت و مسئله ادعاهای ارضی ایران در شمال ارس در غوغای حمله بلشویک‌ها و مسئله جمهوری گیلان، سقوط دولت‌ها و سرانجام کودتای سوم اسفند ۲۱/۱۲۹۹ فوریه ۱۹۲۱ گم شد، مسئله‌ای که همچنان بغضی تاریخی برای ایرانیان به شمار می‌رود.

نتیجه‌گیری

مهم‌ترین دلیل ناکامی ایران در احقاق ادعاهایش در کنفرانس صلح ورسای قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلستان بود. چگونه ممکن بود کشوری برای به کرسی نشاندن خواست‌هایش در کنفرانس، بسیار تلاش کند اما ضمن آن قراردادی ببندد که تمام کوشش‌هایش را زیر سؤال ببرد؟ شاید یکی از دلایل دلسردی قدرت‌های بزرگ شرکت‌کننده در کنفرانس در حمایت از ایران، مشاهده همین تناقض‌های دیپلماتیک ایران بود. اما دستگاه سیاست خارجی ایران طرح ادعاهای ارضی را چه برای ارائه در کنفرانس و چه در رایزنی با مقام‌های کشورهای بزرگ ادامه داد. شاید مهم‌ترین این ادعاها درباره سرزمین‌های شمال ارس بود که در این زمان دولت جمهوری آذربایجان در آن اعلام وجود و استقلال کرده بود. طرح این خواست‌ها نوعی حقارت تاریخی ناشی از شکست‌های زمان فتحعلی‌شاه قاجار به نظر می‌رسید و به سبب موجودیت رسمی کشوری در آن سوی ارس، از نظر دیپلماتیک نوعی خطای سیاسی به شمار می‌رفت. نفس تصمیم به شرکت در کنفرانس، عملی پیشروانه در سیاست خارجی ایران بود اما طرح ادعای ارضی سرزمین‌های شمال ارس سایه انداختن احساس‌های تاریخی بر منطق سیاست خارجی به نظر می‌رسد. چراغ سبز نشان دادن به ایران در الحاق آن سرزمین‌ها به سرزمین اصلی، بحرانی در روابط بین‌الملل به وجود می‌آورد؛ روابطی که پس از جنگ رو به آرامش رفته بود. به‌علاوه شوروی‌ها قدم به قدم به جمهوری‌های قفقاز نزدیک می‌شدند و اگر در کنفرانس صلح از خواسته‌های ایران حمایت می‌شد چالش بزرگی میان دولت نوظهور کمونیستی و انگلستان، امریکا و فرانسه رخ می‌داد. بنابراین انگلستان از طرح ادعاهای ارضی ایران درباره اراضی شمال رود ارس به شیوه‌ای هوشمندانه طفره رفت تا اینکه قضیه حمله شوروی به انزلی و محبوبیت نداشتن وثوق‌الدوله و دولتش در داخل ایران، مسئله تکاپوهای دیپلماتیک این کشور را در کنفرانس صلح ورسای شکست داد.

پی‌نوشت

۱. پیامد فوری انقلاب کمونیستی روسیه و پایان جنگ جهانی اول، به وجود آمدن فضایی باز از نظر روابط بین‌الملل در ایران بود که انگلستان در صدد برآمد به بهترین شکل از آن استفاده کند. اینکه انگلستان روزی بتواند قدرت خود را در حوزه سنتی نفوذ روسیه گسترش دهد، در عمل محال به نظر می‌رسید اما هنگامی که این فرصت به دست آمد، انگلستان باید برای حفظ وجهه بین‌المللی خود دست به کار می‌شد. درباره نفوذ در ایران باید گفت که زمینه‌های انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ پیش‌تر فراهم شده بود و تصور ناگهانی بودن انعقاد قرارداد انگاره‌ای غیرتاریخی است. در دولت‌های پیش از وثوق‌الدوله، درباره انعقاد قرارداد همکاری همه‌جانبه رایزنی‌های بسیاری شده بود. حتی به نظر می‌رسد ماهیت سفر هیئت ایرانی به کنفرانس صلح پاریس تفاوت چندانی با خواست‌های ایران در قرارداد ۱۹۱۹ نداشت. باین‌حال، قرارداد ۱۹۱۹ هنوز یکی از پرشورترین و بحث‌برانگیزترین مسائل تاریخ معاصر ایران به شمار می‌رود و پژوهشگران تاریخ نوین ایران درباره قرارداد و پیامدهای آن نظریات متفاوتی دارند. به نظر پژوهشگران این نوشته در ماهیت سیاست خارجی ایران چه در انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ و چه در ادعاهای طرح‌شده ایران در کنفرانس صلح ورسای همسانی مشاهده می‌شود اما در پیامدهای آن دو رویکرد، تفاوت‌های زیادی وجود دارد. قرارداد و منعقدکنندگان با رسوایی ابدی روبه‌رو شدند حال آنکه مسافران صلح پاریس بزرگ‌مردانی به شمار آمدند که رسوایی انعقاد قرارداد دامن آنها را گرفت و ایران را در پاریس با ناکامی روبه‌رو کرد. درباره قرارداد ۱۹۱۹، تحلیل‌های متفاوت از آن، همسانی خواست‌های ایران در مذاکره‌های پیش از انعقاد قرارداد و هیئت اعزامی به کنفرانس صلح ورسای، مبارزه در برابر قرارداد و دیگر نتیجه‌های آن نک: افشار یزدی، ۱۳۵۸: ۳۶۲-۳۶۵، ۳۹۱-۳۹۲، ۳۹۸، ۴۱۲، ۴۲۷؛ همایون کاتوزیان، ۱۳۷۹؛ غنی، ۱۳۷۷؛ اولسون، ۱۳۸۰؛ ذوقی، ۱۳۶۸. نیز نک: Bast, 2004; Volodarsky, 1994.

۲. دلیل‌های ایران برای طرح ادعای مالکیت سرزمین‌های شمال ارس بر شاهد‌های محکم تاریخی استوار بود، علاوه بر این، دلیل سیاسی این ادعا بیانیه‌های انقلابی رژیم جدید کمونیستی روسیه بود که پایان رژیم قدیم و الغای تمام معاهده‌های استعماری روسیه تزاری را اعلام می‌کرد. ایران با سیاست هوشمندانه در عمل مدعی سرزمین‌هایی چون ارمنستان و گرجستان نبود چرا که ایرانیان با اولی فقط هم‌نژاد بودند و با دومی هیچ قرابتی نداشتند، اما سرزمین‌های ایرانی‌نشین شمال ارس از نظر زبانی با ولایت آذربایجان ایران، از نظر قومی با بیشتر مناطق ایران و از نظر فرهنگی با کل حوزه تمدنی ایران که مرزهای سیاسی را نمی‌توان مبنای آن قرار داد نزدیکی‌های بسیاری داشت. باین‌حال به نظر می‌رسد در نبود سلطه ایران از ابتدای تأسیس سلسله قاجار در این مناطق که به‌صورت خان‌نشین اداره می‌شدند دولت روسیه تزاری سلطه سیاسی خود را اعمال کرد و از همه مهم‌تر، این امپراتوری عثمانی بود که نفوذ فرهنگی خود را برای به زیر سلطه درآوردن این مناطق آغاز کرد و تا

پایان جنگ جهانی اول ادامه داد. با فروپاشی امپراتوری عثمانی نه تنها این نفوذ کم نشد که افزایش نیز یافت. ارتباط‌های فرهنگی باکو - استانبول که بیشتر بر اساس زبان مشترک ترکی بود خودبه‌خود نفوذ سیاسی - فرهنگی ایران را کم‌رنگ می‌کرد. پس از فروپاشی سلطه ترارها، عثمانی‌ها این مناطق را چون سرزمین‌های خود دانستند و با حضور مؤثر نظامی جایی برای تأثیر ایران باقی نگذاشتند. اگر ایران قصد نفوذ به این سرزمین‌های ازدست‌رفته را نیز داشت (که چنین نبود) آنچه مانع می‌شد زبان ترکی مشترکی بود که میان عثمانی‌ها و ترک‌های شمال ارس پیوستگی ایجاد می‌کرد گرچه میان زبان ترکی عثمانی و زبان ترکی رایج در میان اهالی شمالی ارس تفاوت‌های زیادی وجود دارد. زبان مشترک مهم‌ترین و کاربردی‌ترین سلاح عثمانی برای نفوذ در این مناطق بود. در اینجا باید گفت که در این سال‌ها (۱۹۱۸ به بعد) ایسم‌های گوناگون به‌ویژه پان‌ترکیسم و ناسیونالیسم رواج یافته بود. پان‌ترکیسم مدت‌ها بود که بر اساس اسطوره اتحاد اقوام ترک نه تنها در قفقاز که در آسیای میانه نیز نفوذ و تأثیر کرده بود. در آن سال‌ها تبدیل سلطه فرهنگی به سیاسی نیاز به ابزار قوی نظامی و کاربرد زور داشت و با فروپاشی امپراتوری عثمانی افسانه اتحاد اقوام ترک نیز پایان یافت. سال‌های فروپاشی عثمانی تا برقراری سلطه اتحاد جماهیر شوروی سال‌های هویت‌یابی سیاسی مناطق ترک‌نشین شمال ارس بود. روشنفکران سیاسی پی‌ریز حکومت باکو، سرزمین‌هایی را که قرن‌ها آران نام داشت جمهوری آذربایجان نامیدند. پیش از این در متن‌های تاریخی اثری از اصطلاح آذربایجان که به مناطق شمال رود ارس اطلاق شود نبود، اما سیاستمداران آن سوی ارس با وام گرفتن این نام از ولایت آذربایجان ایران، جمهوری خود را آذربایجان نامیدند.

واکنش ایرانیان واکنشی منفعلانه و حتی حاکی از عقب‌نشینی بود. شیخ محمد خیابانی در اقدامی ضد دولت و ثوق‌الدوله و نفوذ انگلستان، نام آذربایجان را از مکاتبه‌های رسمی و اداری حذف کرد و نام آزادیستان را به جای آن برگزید که نوعی عقب‌نشینی در برابر جمهوری خودخوانده آذربایجان به شمار می‌آمد. تنها در سال‌های بعد سیاستمداران واکنش‌های فرهنگی مثبتی برای رفع جعل نام آذربایجان نشان دادند. باین حال، از نظر سیاسی باید تلاش‌های نصرت‌الدوله فیروز را ستود که با وجود ضعف ایران در سیاست بین‌المللی تا حد امکان برای بازیابی این مناطق کوشید. شکست سیاست فیروز را در بازپس‌گیری این مناطق نباید ناکامی او دانست. این امر، در واقع حاصل بی‌تدبیری سیاسی - فرهنگی در سال‌های پیش از آن، ضعف سلطه بین‌المللی ایران و رواج ناسیونالیسم و پان‌ترکیسم در دهه‌های پیش بود. برای اطلاعات بیشتر نک: رضا، ۱۳۶۰: ۲۱۰ - ۲۲۷؛ رسول‌زاده، ۱۳۸۰؛ بیات، ۱۳۷۹؛ ۱۳۸۷؛ صدقی، ۱۳۸۸. نیز نک:

Hostler, 1957; Landau, 1995; Swietochowsky, 1995; Kazemzade, 1951

۳. نخست‌وزیر انگلستان در ۱۹۲۳ - ۱۹۲۲.

۴. او وزیر هند و سه بار نخست‌وزیر انگلستان شد، تا ۱۹۰۲ وزیر خارجه بود و ایده انزوای باشکوه (Glorious Isolation) در سیاست خارجی به او نسبت داده شده است.

۵. دربارهٔ ویژگی‌ها، منش سیاسی و سیاست ایران کرزن نک: Gilmour, 2003; Fisher, 1999; King, 1986.

منابع

- اتحادیه (نظام مافی)، منصوره و سعادت پیرا (به‌کوشش) ۱۳۷۸. *نصرت‌الدوله، مجموعهٔ مکاتبات، اسناد، خاطرات ... فیروز میرزا فیروز، تهران: سیامک.*
- افشار یزدی، محمود ۱۳۵۸. *سیاست اروپا در ایران: اوراقی چند از تاریخ سیاسی و دیپلماسی، ترجمهٔ سیدضیاءالدین دهشیری، تهران: بنیاد موقوفات افشار.*
- اولسون، ویلیام جی. ۱۳۸۰. *روابط ایران و انگلیس در جنگ جهانی اول، ترجمهٔ حسن زنگنه، تهران: شیرازه.*
- بیات، کاوه (به‌کوشش) ۱۳۷۹. *آذربایجان در موج‌خیز تاریخ: نگاهی به مباحث ملیون ایران و جراید باکو در تغییر نام اران به آذربایجان، ۱۲۹۶-۱۲۹۸ ش، تهران: شیرازه.*
- بیات، کاوه (به‌کوشش) ۱۳۸۷. *پان‌ترکیسم و ایران، تهران: شیرازه.*
- ذوقی، ایرج ۱۳۶۸. *تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت‌های بزرگ، ۱۹۰۰-۱۹۲۵، تهران: پازنگ.*
- رسول‌زاده، محمدامین ۱۳۸۰. *جمهوری آذربایجان: چگونگی شکل‌گیری و وضعیت کنونی آن، ترجمهٔ تقی سلام‌زاده، تهران: شیرازه.*
- رضا، عنایت‌الله ۱۳۶۰. *آذربایجان و آران (آلبانیای قفقاز)، تهران: ایران‌زمین.*
- شیخ‌الاسلامی، جواد (به‌کوشش) ۱۳۶۸. *اسناد محرمانه وزارت خارجهٔ بریتانیا دربارهٔ قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ترجمهٔ جواد شیخ‌الاسلامی، ج ۱، ۲، تهران: کیهان و بنیاد موقوفات افشار.*
- صدقی، ناصر ۱۳۸۸. «روندهای تاریخی جدایی تدریجی سرزمین قفقاز از ایران»، *آران*، س ۷، ش ۲۱ و ۲۲، صص ۴۱-۷۲.
- غنی، سیروس ۱۳۷۷. *ایران: برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها، ترجمهٔ حسن کامشاد، تهران: نیلوفر.*
- کاووسی عراقی، محمدحسن (به‌کوشش) ۱۳۷۵. *گزیدهٔ اسناد ایران و عثمانی ۱۹۲۴-۱۹۰۵، ج ۷، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.*
- میروشنیکوف، لف ایوانوویچ ۱۳۸۸. *توسعه‌طلبی انگلیس و اشغال ایران: ۱۹۱۴-۱۹۲۰ م، ترجمهٔ محمد نایب‌پور، تهران: مؤسسهٔ تحقیقات و توسعهٔ علوم انسانی.*
- نصیری مقدم، محمدنادر (به‌کوشش) ۱۳۷۴. *گزیدهٔ اسناد دریای خزر و مناطق شمالی ایران در جنگ جهانی اول، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.*
- همایون کاتوزیان، محمدعلی ۱۳۷۹. *دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی، ترجمهٔ حسن افشار، تهران: مرکز.*

Bast, Oliver 2004. "Putting the Record Straight: Vosuq al-Dawleh's Foreign Policy in 1918-19", Touraj Atabaki and Erik J. Zürcher (eds.), *Men of Order, Authoritarian Modernization under Ataturk and Reza Shah*, London and New York: I. B. Tauris.

- Busch, Briton Cooper 1976. *Mudros to Lausanne: Britain's Frontier in Western Asia, 1918-1923*, New York, Albany: State University of New York.
- Fatemi, Nasrollah Seyfpour 1952. *Diplomatic History of Persia, 1917-1923, Anglo-Russian Power Politics in Iran*, New York: Russel F. Moore.
- Fisher, John 1999. *Curzon and British Imperialism in the Middle East, 1916-1919*, London: Routledge.
- Gilmour, David 2003. *Curzon: Imperial Statesman*, New York and London: Farrar, Straus & Girouk.
- Gopal, S. 1965. *British Policy in India, 1858-1905*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Hostler, Charles W. 1957. *Turkism and Soviets: The Turks of World and their Political Objectives*, London: Geo Allen & Unwin LTD.
- Kazemzade, Firuz 1951. *The Struggle for Transcaucasia, 1917-1921*, New York: Philosophical Library and George Ronald.
- King, Peter (ed.) 1986. *Curzon's Persia*, London: Sidgwick & Jackson LTD.
- Landau, Jacob M. 1995. *Pan-Turkism; From Irredentism to Cooperation*, London: Hurst & Company.
- Link, Arthur S. (ed.) 1966. *The Papers of Woodrow Wilson*, vol. 40, Princeton: Princeton University Press.
- Nicolson, Harold George 1934. *Curzon: The Last Phase, 1919-1925, A Study in Postwar Diplomacy*, London: Constable and Co. LTD.
- Ramazani, Rouhollah K. 1966. *The Foreign Policy of Iran: A Development Nation in World Affairs, 1500-1941*, Charlottesville: University Press of Virginia.
- Rose, Kenneth 2001. *Superior Person: A Portrait of Curzon and His Circle in Late Victorian England*, London: Sterling Publishing.
- Sabahi, Houshang 1990. *British Policy in Persia, 1918-1925*, London: Frank Cass.
- Smith, Douglas 1973. "Viscount Grey's Special Mission and Postwar Anglo-American Relations", *Southern Quarterly*, vol. 11, No. 3, pp. 257-274.
- Stokesbury, James L. 1981. *A Short History of World War I*, New York: Harper Collins Publishers.
- Swietochowsky, Tadeusz 1995. *Russian Azerbaijan, A Border land in Transition, 1905-1920*, New York: Columbia University Press.
- Temperley, Howard W.V. (ed.) 1924. *A History of the Peace Conference of Paris*, vol. vi, London: Henry Forwde and Hodder and Stoughton.
- Volodarsky, Mikhail 1978. "Soviet-Iranian Relations, 1917-21", *Slavic and Soviet Series*, No 3, pp. 50-86.
- Volodarsky, Mikhail 1994. *The Soviet Union and Its Southern Neighbours, Iran and Afghanistan, 1917-1923*, London: Frank Cass.
- Welch, David 1999. *Modern European History, 1871-2000, A Documentary Reader*, London & New York: Routledge.
- Wynn, Antony 2004. *Persia in the Game: Sir Percy Sykes: Explorer, Consul, Soldier, Spy*, London: John Murray.